

هندسه مبانی تعیین حاکم از منظر نهج البلاغه

سیدحسین هاشمی*

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۰۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۲۸

چکیده:

در بین ملل مختلف در اطوار تاریخ حاکمیت همزاد بشر و از ضروریات نیاز اجتماعی انسان محسوب می‌شود. زیرا قوام اجتماع بر سه عنصر قانون، حاکمان و جامعه است. انواع حکومت‌ها مبتنی بر اختلاف انواع مبانی تعیین حاکمیت از جهت وضع قانون و تعیین حاکم و وظایف جامعه شکل می‌گیرد. در این مقاله به هندسه تعیین حاکم از نگاه فقه نهج البلاغه بعنوان نظامنامه سیاسی اجتماعی می‌پردازد. ملاک تعیین حاکم بر گرفته از وظایف و اهداف حاکمیت در اجرای قوانین الهی و هدایت جامعه به سمت کمال و سعادت دنیوی و اخروی است. رهیافت این تحقیق سه شاخصه علم، توانمندی و عدالت به عنوان مثلث و زیر بنای انجام تمام وظایف حاکمیتی، به عنوان تعیین کننده حاکم اعلم و اقوی و عدل است و این ملاک در تمامی سطوح حاکمان از حیث جایگاه عالی و دانی جاری است. برجسته‌ترین این سه مبنا علم تخصصی به احکام الهی بخصوص دانش مدیریت جامعه بر اساس شریعت است و اعلی‌ت فرد حاکم در شناخت قوانین الهی شرط لازم، و حجیت ولایتش، بر بقیه افراد جامعه در حقیقت حجیت و ولایت دانش و علم است. زیرا علم پایه شناخت دقیق حق و باطل و روح عدالت عامل قرار دادن هر چیز در جای خود است و همچنین علم پایه اصلی پیش بردگی و پیشرفت و توانمندی حاکم است. این مقاله با روش توصیفی تحلیلی به بررسی مبانی تعیین حاکم از منظر نهج البلاغه می‌پردازد.

کلید واژگان:

نهج البلاغه، مبانی تعیین حاکم، اعلی‌ت، عدالت، توانمندی، فقه نهج البلاغه.

hashemikhorasani@yahoo.com

* استادیار و هیئت علمی دانشکده شهید محلاتی.

۱- مقدمه

مهمترین عنصر پیش برندگی و تأثیر گذار در جامعه عنصر قدرت و حکومت است تا آنجا که گفته شده الناس علی دین ملوکهم مردم بر اساس سیاست گذاری حاکمانشان حرکت می‌کنند و شکل می‌گیرند. ایجاد حکومت عدل در منطق امیرالمؤمنین علیه السلام از واجبات است *دَوْلَةُ الْعَادِلِ مِنْ الْوَأَجِبَاتِ* (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم؛ ص ۳۳۹) و حکومت دینی عدل حکومتی است که بر اساس قوانین و معیاری‌های که دین مشخص کرده حرکت می‌کند تا در کنار تأمین امنیت رشد علمی و تأدیب و تربیت الهی و عمران و آبادانی مردم را به سوی کمال و سعادت ابدی سوق دهد بی تردید شاخصه‌ی حاکمان چنین حکومتی باید هماهنگ با معیارهای الهی باشد زیرا در غیر این صورت امکان اجرای قوانین و دستورات به نحو کامل وجود ندارد. امیرالمؤمنین علیه السلام بعنوان درگاه علوم نبوی و الهی، و نهج البلاغه نظام‌نامه اسلامی است بهترین کتاب ارائه شاخص‌های حاکمیت اسلامی و تعیین حاکم است بر اساس این کتاب افزون بر اینکه حاکمیت امری اعطایی از جانب خدا است این گزینش و اعطا براساس مبانی انجام وظایف حاکمیتی مشخص می‌شود که با سایر روشهای غیر الهی در انتخاب حاکمان و شکل حکومتها در طول تاریخ بشریت متفاوت بوده و هست و این مقاله در صدد تبیین روند تعیین حاکم در هندسه مبانی حاکمیت از منظر فقه نهج البلاغه است.

۱-۱. بیان مسئله

حکومت‌ها در طول تاریخ بشر بر اساس مبانی و روش‌های متفاوتی به تعیین حاکم پرداخته‌اند از جمله مهمترین روشها عبارتند از:

الف: حکومت سلطنتی که در بین ملل مختلف در اطوار تاریخ وجود داشته در این روش حاکمیت معمولاً سلطنت موروثی و نامحدود است اقسام دیگری نیز از سلطنت وجود دارد مثل سلطنت مشروطه و مبنای جانشینی شاه در روند حاکمیت از جانب شاه و اغلب فرزند ارشد بودن ملاک است نه دارا بودن صلاحیت‌های لازم حاکمیتی.

ب: نظریه الهی تشکیل دولت در قرون وسطی بر اساس این نظریه سلاطین خود را نماینده خداوند شناختند بنا بر عقیده نویسندگان، سلاطین فقط در مقابل خداوند مسئول‌اند مردم هم تکلیف دارند بدون قید و شرط از این حکومت اطاعت کنند در این روش نیز مبنای گزینش حاکمیت به شکل قبلی است.

ج: انتخاب حاکمیت به حسب جمهوریت بخاطر دخالت مردم در امور حکومت به جمهوری بلاواسطه و جمهوری مع الواسطه تقسیم می‌شود در قسم اول مردم بدون واسطه قدرت عالیه یعنی رئیس جمهور و اعضای پارلمان را انتخاب می‌کنند و در قسم دوم قدرت عالیه به تمام ملت تعلق دارد ولی نمایندگان ملت در شکل پارلمان اعمال حاکمیت می‌نمایند که مبنای حاکمیت رای و انتخاب اکثریت مردم است در این روش نیز کاندیداها و احزاب با انواع حیلها و مکرها در صدد جلب آرای مردم هستند چنانکه ملاحظه می‌شود نوع حاکمیت و روشهای گزینش حاکم بر مبنای حکومت سعادت پرور در راستای تامین نیازهای دنیوی و اخروی نیست حال سوال این است که نیاز جامعه به حاکمیت دینی و نیز به مبانی تعیین حاکمانی که بتواند الزامات و قوانین الهی را در تامین نیازهای دنیوی و سعادت اخروی برای جامعه به کار بگیرد چه می‌باشد؟ و امتیاز این نوع انتخاب بر دیگر روشها از نگاه نهج البلاغه چیست؟

۱-۲. پیشینه پژوهش

با مطالعه در موضوع فوق به این حقیقت می‌رسیم که مباحث مرتبط با تعیین حاکمان و امور مرتبط با حکومت دینی پیشینه‌ای دیرینه دارد که در راس آنها در قرآن به شیوه‌ی تعیین حاکمان الهی و حکومت انبیا پرداخته است و کتب و مکتوبات فراوانی در این زمینه وجود دارد از جمله تبیه الامه مرحوم نائینی و مبانی حکومت اسلامی به قلم ایه الله سبحانی که به گزینش حاکمان بر اساس مبانی خاص پرداخته این کتب با رویکرد نهج البلاغه نیست و تبیین موضوع به شکلی که مقاله به آن پرداخته نمی‌باشد و کتاب خط مشی‌های سیاسی نهج البلاغه نویسنده محمد مهدی ماندگاری در این کتاب بیشتر به مسائل خط مشی گذاری پرداخته و کتاب دولت آفتاب و دلالت دولت، نویسنده استاد دلشاد تهرانی که در کتاب اول به اندیشه سیاسی و سیره حکومتی علی علیه السلام پرداخته و در کتاب دوم به نامه حضرت به مالک پرداخته ولی مقاله حاضر به روش گزینش و موضوعی با نگاهی خاص و فهمی عمیق به روح کلی نهج البلاغه به تبیین علمی و منطقی تعیین شیوه حاکمان بر اساس مبانی پرداخته و شیوه پردازش به موضوع متفاوت از سایر کتب و مقالات بوده در این مقاله ضمن پذیرش وصایت و وراثت در تعیین حاکم؛ وراثت را وراثت خصوصیات و شئونات حاکمیت که همان مبانی تعیین حاکم است و وصایت را به جهت تشخیص این شئونات توسط نبی یا وصی و امام حاضر نسبت به امام بعدی را جنبه راهنمایی و هدایت به سوی مبانی تعیین حاکم می‌داند از این رو این مقاله با رویکردی



نوبین واستدلالی و استوار بر اساس هندسه مبانی تعیین حاکم از نگاه فقه نهج البلاغه به موضوع پرداخته است.

۱-۳. ضرورت تحقیق

از ضرورت‌های اساسی در جامعه بشر نیاز پیوسته بشر به حاکمیت و نقش بی بدیل حاکمان در کنار قوانین جامع و کامل و نقش ارزنده عامه‌ی مردم در زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی انسان است و تعیین مبانی منطقی و پیوسته در تعیین و انتخاب حاکمان شایسته امری ضروری است. این مقاله می‌تواند با ارائه مبانی تعیین کننده حاکم در فقه نهج البلاغه پاسخگوی مسئله چگونگی تشخیص و انتخاب و تعیین حاکمان باشد.

۱-۴. اهمیت پژوهش

نهج البلاغه نظام نامه سیاسی الهی در تبیین سیاست دینی در جامعه اسلامی است در منطق نهج البلاغه دین و سیاست امری انفکاک ناپذیر بلکه سیاست دینی امری است که از درون دین زایش دارد و بر اساس باورهای دینی و قوانین و تمام بایدها و نبایدهای آن به سیاست گذاری جامعه می‌پردازد در مدیریت دینی مدیریت باید در راستای ابدیت باشد زیرا نگرش دینی انسان را در خط بی نهایت می‌بیند که تمام باورها و عملکردهای او در آینده ابدی او اثرگذار است و حاکمان در جامعه دینی اگر بر منطق دین در هندسه مبانی انتخاب شوند می‌توانند سعادت دنیا و آخرت خود و جامعه را رقم زند تبیین درست و منطقی تعیین حاکم بر اساس مبانی از نظر فقه نهج البلاغه ضمن تأیید منطق تشیع و حقانیت آن در طول تاریخ می‌تواند بعنوان ساختار تعیین حاکمان در جامعه اسلامی نقشی بی بدیل در پیشرفت و پویایی آن ایجاد نماید.

۲- دلایل حکومت دینی از نگاه نهج البلاغه

از نگاه نهج البلاغه نیاز جامعه اسلامی به حکومت دلایل متعددی دارد که عبارتند از:

۱-۲. ضرورت عقلی

حکومت در جامعه‌ی اسلامی و هر جامعه‌ای اگر چه غیر دینی باشد امری ضروری و بدیهی است زیرا هر جامعه‌ی امنیت و تعلیم و تربیت و عمران و آبادی و پیشرفت می‌خواهد و این امر در سایه‌ی حکومت شکل می‌گیرد. چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب خوارج فرمود:



مردم ناگزیر نیازمند حاکم اند، حال نیکوکار باشد یا بدکار و ستمگر در تحت سلطه حاکمیت مؤمن کافر بهرمنند می شود زندگیها طبیعی و مالیات جمع آوری و به وسیله آن در مقابل دشمن می جنگند و راهها ایمن و حق ضعیفان از قدرتمندان گرفته می شود تا نیکان در آرامش از دست فاجران باشند (شریف الرضی، (للصبحی صالح)، ۱۴۱۴: خطبه/۴۰)

در منطق نهج البلاغه «حاکمیت فاجران از هرج و مرج بهتر است زیرا درهنگام هرج و مرج هیچ کسی نمی تواند بهره ی ببرد، درحاکمیت بدکاران شقاوتمندان بهره می برند» (همان، خطبه/۴۰) از نظر حضرت «فرمانروای جنایت کار، ستمگر ازفتنه های دائمی و هرج و مرج بهتر است» (قاضی قضاعی، ترجمه حریرچی، ۱۳۶۲: ۲۵) و بر اساس قانده عقلی و نقلی شایسته نیست جامعه بدون حاکم باشد. (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷، ۸: ۲۶۶) بر اساس این منطق ضرورت حاکمیت امری فرا دینی و عقلی است. و دین که از اساسی ترین خواسته های او اجرای قانون دینی است این ضرورت بدیهی تر می نماید.

۲-۲. روح قوانین اسلامی

دومین دلیل بر ضرورت حکومت الهی آن بخش از دستورات دینی است که بدون حکومت و حاکمیت قابل اجراء نیست مثل اقامه ی حدود، بازگرداندن حق مظلومان، و احیای سنت، (همان، خطبه/۱۰۶) و جهاد با دشمن، و ایجاد امنیت، و اخذ مالیات، (همان، خطبه/۴۰) و سایر دستورات و قوانینی که روح این قوانین با حاکمیت گره خورده است تا بتواند آرمانهای الهی و سعادت بشری را تأمین نماید. زیرا دین اجرای شریعت و قوانین الهی را در جامعه دینی می طلبد و بدون تشکیل حکومت بسیاری از احکام و حدود الهی تعطیل می گردد. و وظیفه امام و رهبر جامعه قوانین الهی است. (همان، خطبه/۱۰۵)

۲-۳. سیره انبیاء و اولیاء

سیره انبیاء مانند حضرت یوسف داود و سلیمان علیهم السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله بر تشکیل حکومت و عزل و نصب فرماندهان و نبرد با کفار و مدیریت جامعه ی اسلامی و تلاش امیرالمؤمنین علیه السلام در باز پس گیری حق حاکمیت و در ادامه تشکیل حکومت، و امر به اقتداء به انبیاء در سیره حکومتی بهترین دلیل بر ضرورت حکومت الهی در روند تاریخ بشریت است. امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک

می‌فرماید: بر تو لازم است، حکومت‌های دادگستر پیشین، سنت‌های با ارزش گذشتگان، روش‌های پسندیده رفتگان، و آثار پیامبر ﷺ و واجباتی که در کتاب خداست، را همواره به یاد آوری، و به آنچه ما عمل کرده‌ایم در امر حاکمیت پیروی کنی (همان، نامه ۵۳) در منطق نهج البلاغه اگر صالحان حکومت را در دست نگیرند حکومت بدست بی‌خردان و تبه‌کاران بیفتد که در این صورت مال خدا را دست به دست بگردانند و بانی‌کوکاران در جنگ و با فاسقان همراه گردند. (نهج البلاغه نامه ۶۲)

۲-۴. تکلیف الهی

از منظر امیرالمؤمنین علیه السلام بهترین دلیل نیاز به حاکم فرمان الهی است. می‌فرماید: «خداوند امامت را برای سازمان یافتن امور امت، و فرمانبرداری از امام را برای بزرگداشت مقام رهبری، واجب کرد» (همان، حکمت/۲۵۲) شاید مهمترین دلیل این وجوب آن باشد که «با دگرگونی حاکمیت زمانه تغییر می‌کند» (همان، حکمت/۳۱) زیرا هنجارها و ناهنجاریها با حاکمیت تغییر می‌کند از این رو حضرت «اصلاح رعیت را با اصلاح حاکمان ممکن می‌داند» (همان، خطبه/۲۱۶) بنابراین راه اصلاح جامعه و نظم بخشی الهی به آن؛ حاکمیت صالحان است بدون حاکمیت و سلطنت حاکمان الهی دگرگونی جامعه به سمت صلاح حقیقی امکان ندارد. از این رو حاکمیت صالحان و شایستگان امری قطعی و الزامی از جانب خداست

با توجه به ضرورت حکومت بخصوص حکومت اسلامی از نگاه نهج البلاغه و وظیفه حاکم در اجرای قوانین الهی در جامعه اسلامی هدف این تحقیق پاسخ به این سوال است. که هندسه تعیین حاکم از نظر نهج البلاغه چیست؟

۳- هندسه تعیین حاکم اسلامی

در فقه نهج البلاغه صلاحیتهای انجام وظایف حاکمیتی منشأ و ملاک تعیین حاکم اسلامی است زیرا هدف از تشکیل حکومت آن است که حاکم امور جامعه را طوری تدبیر کند که شریعت الهی اجرا و سنن نبوی احیا گردد و هر فردی از افراد جامعه به کمال لایق خود برسد. تعیین، حاکمیت بلافصل و پیوسته اهل بیت علیهم السلام، بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله تا قیامت به خاطر انحصار مبانی حاکمیت به نحو اتم و اکمل در آنها است این ملاک نیز تداوم مسیر نبی خاتم را در حاکمیت اهل بیت علیهم السلام تعیین نموده امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «وَأَلَّهِمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاثَةُ»

(خطبه/۲) وَلَهُمْ جَارٌ مَجْرُورٌ خَيْرٌ مَقْدَمِ افاده‌ی تعیین می‌کند و جمله‌ی وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ نِزْمٌ مِثْلُ وَلَهُمْ افاده‌ی حصر دارد. بنابراین انحصار وصیت بخاطر وراثت مبانی حاکمیت از نبی ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ و از امامی به امام دیگر است که این انتقال خصوصیت از طرق متعددی انجام می‌گیرد. اولین خصوصیت ضروری حاکمیت علم است «حَتَّى يُوَدِّعُوهَا نَظْرَاءَهُمْ وَيُرْزَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ» (حکمت/۱۴۷) تا اینکه امامی که می‌خواهد از دنیا برود آن مبانی را در کسانی که همچون آنها صلاحیت دارند به ودیعت گذارد و دانش‌ها را در دل آنها غرس نمایند. بنابر این ملاک وصیت همان وراثت خصائص حاکمیتی است که یک حقیقت واحده است.

راههای انتقال دانش:

از مهمترین مباحث حاکمیت دانش دینی و الهی است امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرماید: «تَاللَّهِ لَقَدْ عَلَّمْتُ تَبْلِيغَ الرِّسَالَاتِ...» (خطبه/۱۲۰) سوگند به خدا تبلیغ رسالتها، و کامل کردن پیمان‌ها، و تأویل و تفسیر کلمات خداوند، به من آموخته شده است. و درهای حکم الهی، و روشنایی امرش در نزد ما اهل بیت ﷺ است. آگاه باشید، قوانین دین یکی است و راههای آن صاف و هموار است کسی که از این طریق برود به سعادت مندان ملحق می‌گردد. و غنیمت می‌برد. و کسی که از این طریق باز ایستد گمراه و پشیمان می‌گردد.

انتقال دانش به اهل بیت ﷺ و تعلیم ابلاغ رسالت چگونه است از نگاه نهج البلاغه از سه راه عمده این تعلیم صورت می‌گیرد که عبارتند از:

۱- بطور مستقیم از حضرت حق تعالی دانش را می‌گیرند

امیرالمؤمنین ﷺ در این زمینه می‌فرماید: پیوسته در روی زمین بندگانی وجود دارد که در زمانی که انبیا حضور ندارند خداوند در درون فکر آنها با آنان الهام می‌کند و در میان عقلشان با آنان سخن می‌گوید. (خطبه/۲۲۲) و در بیانی دیگر امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرماید: اهل بیت ﷺ موضع اسرار خدا، و ملجأ فرمانش، و ظرف علم، و مرجع احکام، و نگهبان کتاب، و پشتیبان دین اویند. (خطبه/۲)



اگر کسی غیر اهل بیت علیهم‌السلام چنین ادعای را داشته باشد. از نگاه نهج البلاغه تجاوز بر حق اهل بیت علیهم‌السلام نموده حضرت می‌فرماید: «أَيْنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمَ الرَّاكِبُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنا...» کجا هستند آنان که گمان کردند راسخان در علم هستند غیر از ما اهل بیت علیهم‌السلام، چنین ادعایی دروغ و تجاوز در حق ماست زیرا خداوند، ما را رفعت، بخشیده و آنان را پست، نموده و به ما عطا نموده و آنها را محروم ساخته، ما را داخل در علم خویش نموده و آنان را خارج نموده از این روست که به وسیله ما، هدایت شوندگان، هدایت می‌شوند و نایبانیان، بینا می‌گردند، (خطبه/۱۴۴)

بهره‌گیری اهل بیت علیهم‌السلام به صورت الهام الهی از نگاه نهج البلاغه امری روشن و مسلم در عین حال اختصاصی است.

۲- از نبی خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

اگر چه همه انسانها از دانش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به صورت عمومی استفاده می‌کنند اما آنجایی که به تعبیر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه و حفظ و وهم و از سوی دیگر به کلام دروغ و باطل در مقابل صدق حق نسبت داده شده به طوری که این امر در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رایج گردید و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: هرکس به من دروغ ببندد خداوند نشینمگاه او را از آتش پر می‌کند (نهج البلاغه خطبه؛ ۲۱۰) حال چه کسی درگاه مطمئن برای دریافت حقیقت کلام نبوی است. کسی است در تمامی این موارد از خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سوال نموده و حقیقت مطالب را دریافت نموده است. و آن فرد تنها امیرالمؤمنین علیه‌السلام است (همان) امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: ما محرم اسرار پیامبر، و اصحاب حقیقی‌اش، و مخزن گنجینه‌های علمش، و درهای به سوی آن علوم هستیم. و هیچ کسی به خانه‌ای وارد نمی‌شود مگر از درهای آن، و وارد شونده، از غیر در منزل، دزد شمرده می‌شود. (خطبه/۱۵۴) تنها راه ورود به درگاه علوم نبوی اهل بیت علیهم‌السلام هستند زیرا از او سوال کردن و آن دانش را با وراثت و آموزش از نبی خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دریافت نمودند.

۳- درگاه قرآن

از دیگر راههای دانش اهل بیت علیهم‌السلام قرآن است نوع فهم اهل بیت علیهم‌السلام از قرآن فراتر از فهم و درک دیگران است چنانکه خداوند می‌فرماید: {لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (الواقعة: الآية ۷۹).} امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: کسی به تمام حقایق قرآن نمی‌رسد مگر مطهرون و خداوند ما را قصد

نموده زیرا ما کسانی هستیم که (أَذْهَبَ اللَّهُ عَنَّا الرَّجْسَ وَطَهَّرَنَا تَطْهِيراً) و نیز خداوند می فرماید: {وَرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِيْنَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا (سوره فاطر: الآیه ۳۲)} ما هستیم که خداوند از میان بندگانش بر گزید، و میراث دار کتاب الهی هستیم (سلیم بن قیس الهمالی؛ ج ۲؛ ص ۸۴۷)

با توجه به اینکه قرآن ظاهر و باطن؛ ناسخ و منسوخ؛ عام و خاص؛ محکم و متشابه و عزائم و رخص دارد (نهج البلاغه خطبه ۱) تنها در گاه مطمئن دریافت حقائق قرآن اهل بیت علیهم السلام هستند امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «بِهِمْ عِلْمُ الْكِتَابِ وَ بِهِ عُلْمُوا وَ بِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَ بِهِ قَامُوا» (حکمت/۴۳۲) قرآن به وسیله آنان شناخته می شود، و آنان با کتاب خدا آگاه شدند، قرآن به وسیله آنان پا بر جاست و آنان به کتاب خدا استوارند. بخاطر طاهرت باطنی و صفای درونی و ظرفیت بی نظیر اهل بیت علیهم السلام از قرآن بهره های خاص می برند دیگران محرومند.

۴- از طریق فرشتگان الهی

از جمله راههای دیگر کسب دانش اهل بیت علیهم السلام از طریق حضور فرشتگان و الهام به آنان است امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: ماشجره نبوتیم و محل رفت آمد فرشتگان، و معادن دانش و علم الهی، و سرچشمه ای احکام انیم (خطبه/۱۰۹)

۵- امام قبلی

از دیگر راههای علم امام، علمی افاضه ای از نبی یا ولی سابق است. و این علم شامل تمام احکام شریعت و نوع بیان و اجرایی آن است و به وراثت به امام بعدی می رسد. و این ظرفیت عام همان حجیت، و اتمام نعمت الهی بر خلق است که پیوسته در روی زمین وجود دارد. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «اللَّهُمَّ بَلِّغْنَا لَاتَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ.....» (حکمت ۱۴۷) بخدا آری هرگز زمین از حجت الهی خالی نیست حال ظاهر باشد یا پنهان تا دلایل و نشانه های الهی باطل نگردد. تعدادشان کم اما جایگاهشان در پیشگاه الهی عظیم است و خداوند، به واسطه ای آنان حجت ها، و نشانه هایش را حفظ می کند و آنان این ودیعه را به افرادی که نظیرشان است می سپارند و بذر علم را در دل های آنان کشت می کنند. علم و دانش با حقیقت و بصیرت به سوی آنان روی آورده و روح یقین را لمس کرده اند.

انحصار طریق کسب دانش در اهل بیت علیهم السلام باعث انحصار حاکمیت در آنها می گردد زیرا حاکمیت غیر اعلم در منطق دین و نهج البلاغه مردود و حرکت به سوی پستی و رذالت است. با توجه





به بیان پیامبر ﷺ تنها راه سعادت و کمال، و حرکت در مسیر شریعت، شناخت ائمه و اطاعت از آنان و پذیرش حاکمیت آنان از این باب است. از این روست که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» (هلالی، ۱۴۰۵: ۱۶/۲) کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد. به مرگ جاهلی مرده است.

و امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرماید: همانا امامان دین، از طرف خدا، تدبیر کنندگان امور مردم، و کارگزاران آگاه بندگانند، کسی به بهشت نمی‌رود جز آن که آنان را شناخته، و آنان او را بشناسند، و کسی در جهنم سرنگون نگردد جز آن که منکر آنان باشد و امامان دین هم وی را نپذیرند. و معرفت او را تایید نکنند (خطبه/۱۵۲)

نتیجه:

هدف حاکمیت در اسلام اجرای قوانین الهی برای سعادت انسان است. فهم عمیق قوانین الهی که بر گرفته از قرآن و سنت نبوی، می‌باشد در منطق نهج البلاغه مخصوص اهل بیت ﷺ است زیرا قرآن و سنت نبوی عام و خاص و مطلق و مقید و..... دارد و بخاطر انحصار کسب دانش آن قوانین از طرق مذکور برای اهل بیت ﷺ و محرومیت بقیه انسانها از آن انحصار فهم قوانین برای آنها ثابت می‌شود. بنابراین علم به قوانین الهی مبنایی‌ترین پایه‌ی تعیین حاکم اسلامی است. زیرا قوانینی از جانب پروردگار و نبی خاتم ﷺ وجود دارد و بر اساس این قوانین باید حاکم اسلامی حکومت نماید و مجری آنها باشد. معیار تمام مسؤولیت‌ها نبی خاتم ﷺ و علم به آنها؛ به صورت خاص تنها در میان اهل بیت ﷺ به ودیعت گذارده شده است. حاکمیت نیز تنها در آنان معین می‌شود حال به بیان نقش اعلامیت در تعیین حاکمیت می‌پردازیم.

۱-۳ اعلامیت

از نگاه امیرالمؤمنین ﷺ برجسته‌ترین ملاک برای حاکم اسلامی اعلامیت است که عبارت از علم تخصصی به احکام الهی در همه‌ی زمینه‌ها بخصوص درباره حاکمیت و مدیریت است و حجیت و ولایت حاکم، بر بقیه افراد جامعه بر این اساس معین می‌شود. (خطبه/۱۷۳) حضرت می‌فرماید: «اصْطَفَى اللَّهُ تَعَالَى مِنْهُمْ جَهَّ، وَ بَيْنَ حُجَجَهُ، مِنْ ظَاهِرِ عِلْمٍ وَ بَاطِنِ حِكْمٍ» (خطبه/۱۵۲) خداوند راهش را برگزید و حجیت‌های خود را معرفی کرد با علمی که از آنان آشکار است و حکمت‌های که در وجودشان پنهان است.



براساس این مبنا می‌فرماید: «إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ» (خطبه/ ۱۷۳) شایسته‌ترین مردم برای حاکمیت دانشمندترین آنان نسبت به امر الهی در امور حکومتی است. ضمیر در فیه به امر که به معنای امیری و حاکمیت است بر می‌گردد. (هاشمی خوبی، ۱۴۰۰: ۱۰/ ۱۵۹)

بنابراین هرکسی متخصص تر و فقیه تر به احکام الهی در امر حاکمیت باشد برای حاکمیت شایسته تر است پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «مَنْ أَمَّ قَوْمًا وَفِيهِمْ أَعْلَمُ مِنْهُ أَوْ أَفْقَهُ مِنْهُ لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ فِي سَقَاةٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (برقی، ۱۳۷۱: ۱/ ۹۳) کسی که پیشوایی قومی را به عهده بگیرد در حالی که در میان آن قوم عالم تر و فقیه تر از او وجود داشته باشد پیوسته امر آن قوم در پستی است تا روز قیامت.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ» (حکمت/ ۹۶) شایسته‌ترین مردم به جایگاه انبیاء آگاه‌ترین مردم نسبت به آنچه آنان آورده اند می‌باشد. حضرت دلیل محوریت خود در حاکمیت اسلامی بعد از پیامبر ﷺ را علم می‌داند و می‌فرماید: «وَلَقَدْ تَمَّصَّهَا قُلَانٌ (ابن ابی قحافه) وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّيَّ مِنْهَا مَحَلَّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ» (خطبه/ ۳) در صورتی ابوبکر خلافت را برتن کرد که به خوبی می‌دانست جایگاه من نسبت به خلافت مثل محور برای سنگ آسیاب است به این دلیل که علوم الهی همچون سیل از دامنم جاری است.

بنابراین علم باعث محوریت و مبنای تعیین حاکم است چنانکه در جریان برتری طلوت بر بنی اسرائیل خدای متعال می‌فرماید: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ) (بقره/ ۱۴۷) علامه طباطبایی می‌فرماید:

کلمه "اصطفا" و "استصفا" به معنای اختیار و انتخاب است، اصل آن ماده: (صاد- فاء- واو) است که به معنای چکیده و خالص از هر چیز است، و کلمه "بسطه" به معنای سعه و قدرت است، و این کلام، جواب به هر دو اعتراض بنی اسرائیل است غرض از تشکیل ملک و حکومت این است که صاحب حکومت امور جامعه را طوری تدبیر کند که هر فردی از افراد جامعه به کمال لایق خود برسد، و چیزی مانع پیشرفت آن نگردد، و برای چنین حکومتی دو سرمایه لازم است، یکی علم به تمامی احکام الهی در جهت مصالح حیات اجتماعی و مفاسد آن، و دوم داشتن قدرت جسمی و فکری و مدیریتی بر اجرای آنچه که صلاح جامعه می‌داند، و این دو در طلوت هست. (وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ) (طباطبایی، ۱۳۷۱: ۲/ ۴۳۵)



و حضرت یوسف برای در دست گرفتن امور اقتصادی و خزانه داری گفت: (اَنْى حَفِيْظٌ عَلِيْمٌ)
 (یوسف / ۵) علیم یعنی علیم بوجه التصرف؛ (هوید، ۱۳۸۵ : ۲۴۲) ضرورت مدیریت امور اقتصادی
 دوچیز برجسته است اول امانت داری و دوم دانش مدیریت مالی است. چنانکه روشن است دانش
 محور انتخاب مدیریت و حاکمیت است.

امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن بیان حجیت حاکمیت و رسالت انبیاء بخاطر وحی و علم بوده در
 ادامه می‌فرماید: کجا هستند کسانی که فکر می‌کنند راسخ در علم هستند غیر از ما اهل بیت علیهم السلام
 چنین ادعایی دروغینی تجاوز به حق ما اهل بیت علیهم السلام است زیرا خداوند با اعطای علم ما را رفعت
 بخشیده و آنها را پست نموده و به ما علم عطا نموده و آنها را محروم و ما را داخل و آنها را خارج
 ساخته است بخاطر علم است که خداوند به سبب ما هدایت می‌کند و کور (جاهل آگاه می‌شود) بینا
 می‌گردد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امامان، و پیشوایان، از قریش هستند. می‌فرماید: این امامت، و پیشوایی
 در این نسل (درو وجود امیرالمؤمنین و نسل امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا علیهم السلام از هاشم نهاده شده و بر
 غیر آنان شایسته نیست و ولایت (وحاکمیت) از غیر آنان پذیرفته نیست. (خطبه/ ۱۴۴)

بنابراین کسی که جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله است و بر جامعه مسلمین می‌خواهد حکومت کند باید
 مجری احکام و قوانین کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «آن
 گاه که زمام حکومت را به دست گرفتیم به کتاب خدا نگاه کردم و قوانینی که وضع کرده و به ما امر
 کرده بر اساس آن حکم کنیم تبعیت کردم و آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان سنت به جای گذاشته اقتداء
 نمودم» (خطبه / ۲۰۵) از نگاه حضرت قوانین الهی به عنوان طریق سعادت دنیا و آخرت است و
 حرکت در این طریق نیازمند راهنما و راهبر آگاهی است که بتواند احکام و قوانین اسلامی را در میان
 مردم نشر داده و اجرا نماید و این امر جز با اعلمیت به احکام و قوانین الهی امکان ندارد.

نتیجه :

در فقه نهج البلاغه ضرورت اجرای شریعت دلیل اتم تعیین حاکمیت اعلم است زیرا وظیفه حاکم
 اسلامی اجرای حدود و احکام و احیای سنن نبوی است که این امر جزء با اعلمیت بدست نمی‌آید. و
 حاکمیت غیر افقه و غیر اعلم حرکت جامعه به سوی افول و پستی و بدبختی است تا قیامت بنابر این
 علم ضلع اصلی تعیین حاکمیت است و زیربنای دو ضلع دیگر در تعیین حاکمیت است.

دومین صفتی که در منطق نهج البلاغه ولی و حاکم اسلامی بدان نیازمند است. تا بتواند جامعه را به کمال لایق خود برساند، و چیزی مانع پیشرفت آن نگردد، داشتن قدرت جسمی و فکری و مدیریتی بر اجرای قوانین و شریعت الهی براساس نیاز و شرایط جامعه بر مبنای حکمت، شجاعت و مصلحت است. این امر شامل تمام حوزه‌های مدیریتی، سیاسی، اجتماعی، نظامی و... است. و قول خداوند عز و جل: { يَا يُحْيِي خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ } (سوره مریم: آیه ۱۲) به معنای عزم راسخ و جدیت در امر گرفته شده است. (ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین؛ ج ۵؛ ص ۴۴۲)

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ» (خطبه ۱۷۳/۱) ای مردم! سزاوارترین اشخاص به خلافت، آن کسی است که در تحقق حکومت نیرومندتر، و در آگاهی از فرمان خدا درباره حاکمیت داناتر باشد.

معنای اقوی در لغت: : التَّوَّةُ تَقِيضُ الضَّعْفَ، است (لسان العرب؛ ج ۱۵؛ ص ۲۰۷) و راغب معنای قوت را در چهار مورد ذکر نموده که عبارتند از:

- ۱- در مورد بدن و جسم. (دارای مشکل جسمی که مانع مدیریت و اداره امور نباشد)
- ۲- در مورد قلب. (دارای عزمی راسخ و اراده‌ای محکم و شجاعت درونی باشد)
- ۳- گاهی در یاری کننده‌ای خارج از جسم (مثل قوت دینی و اراده ایمانی)
- ۴- زمانی در مورد قدرت الهی بکار می‌رود. (ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن؛ ج ۴؛

ص ۲۷۹)

اقوی در اصطلاح:

ابن ابی الحدید اقوی را سیاست مدارتر و اعلم را عالمتر می‌داند در ادامه می‌گوید چه بسا سیاستمدار توانمندی که عالم به فقه نیست بنابر این نمی‌تواند بر اساس علم دینی سیاست گذاری کند و یا چه بسا کسی عالم است ولی سیاست و تدبیر امور را بر اساس فقه و علم نمی‌داند (ابن ابی الحدید، ج ۹، ص: ۳۲۹) البته این بیان او که می‌گوید: : «إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهَا» (خطبه ۱۷۳/۱) (ع) أنه أحق ممن تقدمه بالإمامة در ادامه می‌گوید: از نظر علمای بغداد این شایستگی و حق بودن منافات با صحت حاکمیت خلفاء پیشین ندارد با اینکه



قائل به اولویت علی علیه السلام بر دیگرانند. (ابی‌الحدید، ۱۳۳۷: ۳۲۹/۹) مرحوم خویی با نقد ابن نظر می‌فرماید: قوله علیه السلام: «بهذا الأمر»: یعنی خلافت. «أقواهم عليه»: یعنی سیاست مدارترین و شجاع‌ترین افراد و این جمله دلالت می‌کند بر عدم جواز امامت مفضول، (همان، ۱۴۰۰: ۱۰/۱۵۹) و موید کلام مرحوم خویی بیان امیرالمؤمنین علیه السلام است که به مالک می‌فرماید: فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يَعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَىٰ وَ تُطَلَّبُ بِهِ الدُّنْيَا: (نهج البلاغه؛ نامه ۵۳) علامه مجلسی اقوی را حسن سیاست و شجاعت معنا نموده (بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۳۴؛ ص ۲۵۰)

مرحوم خوئی ضمن اینکه امر را به خلافت و امامت معنا نموده می‌فرماید: (أقواهم عليه) أي أكملهم قدرة و قوة على السياسة المدنية و على كيفية تدبير الحرب (خوئی؛ ج ۱۰؛ ص ۱۵۹) بنابر این ضرورت این دو در کنار هم برای حاکم لازم است. و صفت توانمندی از ملاکهای مبنایی برای حاکمیت است و این توانمندی در چند امر است

۱-۲-۳. توانمندی در شناخت عمیق دستورات الهی با ملاحظه اجرا (پیوند علم و قدرت)
 ۲-۲-۳. زمان شناسی و جامعه شناسی و ایجاد بستر مناسب اعمال حاکمیت، (شجاعت تدبیر)
 ۳-۲-۳. توان تدبیر امور و اجرای دستورات الهی به عنوان قوانین حاکمیتی در جامعه، (علم و تدبیر)
 بنابراین حضرت حق تعالی بر اساس مبنای مدیریتی و توانمندیهای حاکمیتی مدیریت و اداره جامعه را به انبیا و اولیاء عطا می‌کند و برای غیر آنان نمی‌پسندد چنانکه در باره اولویت طالوت بر بقیه بنی اسرائیل می‌فرماید: (وَ زَادَهُ بُسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ) (بقره ۲۴۷) و حضرت یوسف در بیان اولویت خود بر دیگران در عهده داری امر خزانه داری به دو صفت امانت داری و دانش خزانه داری می‌فرماید: (إِنِّي خَفِيضٌ عَلِيمٌ) (یوسف ۵۵) علامه طباطبائی در ضرورت این دو صفت می‌فرماید: دو صفتی که حضرت یوسف علیه السلام برای خود ذکر نموده لازمه‌ی چنین منصبی است و صاحب منصب از این دو صفت بی‌نیاز نیست (همان، ۱۳۷۱: ۲۰۱/۱۱)

در منطق امیرالمؤمنین علیه السلام دلیل وجوب تبعیت از اهل بیت علیهم السلام در کنار علم توانمندی آنهاست در مدیریت و هدایت جامعه به سوی کمال و رشد و سعادت‌مندی می‌فرماید: زیرا اهل بیت علیهم السلام شما را از مسیر هدایت خارج نمی‌کنند اگر سکوت کردند سکوت کنید و اگر قیام

نمودند قیام کنید. از آنان پیشی نگیرید که گمراه می‌شوید و از آنان عقب نیفتید که هلاک می‌شوید (خطبه ۹۷/۹۷) کلام حضرت الزام بر مطلق تبعیت است. و نشانه عصمت و قدرت و توان هدایت‌گری اهل بیت علیهم‌السلام در تمام شرائط است. بنابراین آنان که در امر حاکمیت از اهل بیت علیهم‌السلام بخصوص امیرالمؤمنین علیه‌السلام پیشی گرفتند گمراه و گمراه کننده هستند. و نوع مدیریت آنها الهی نیست.

۳--۳. عدالت

عدالت فرمان ماشین حاکمیت است تا با نیروی علم و قدرت در میانه حق حرکت کند زیرا با عدالت رعیت اصلاح می‌گردد بِالْعَدْلِ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم؛ ص ۳۴۰) و حاکمیت با عدالت نظم الهی می‌گیرد اَلْعَدْلُ نِظَامُ الْاِمْرَةِ (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم؛ ص ۳۳۹) و با عدالت احقاق حق کامل می‌شود. و حدود الهی در همه سطوح اجرا می‌گردد. و از ضعفا دفاع و حمایت می‌شود و انسانهای لایق و شایسته بکارگیری می‌شوند و امنیت با تمام ابعادش (اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و...) ایجاد می‌شود. و جامعه در صورت قابلیت در مسیر صلاح و رشد و تعالی قرار می‌گیرد و رضایت عمومی حاصل می‌گردد. در این زمینه امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مالک می‌فرماید: باید محبوب‌ترین اعمال در نزد تو میانه‌ترین آنان در حق و شامل‌ترین آنان در عدل و جامع‌ترین آنان در رضایت عمومی باشد. (نامه ۵۳/۵۳) در منطق امیرالمؤمنین علیه‌السلام بهترین سیاستها سیاست عادلانه است خَيْرُ السِّيَاسَاتِ الْعَدْلُ (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم؛ ص ۳۳۹) بنابراین از ارکان مهم در حاکمیت دینی است که بسیاری از وظایف حاکمیتی به آن وابسته است.

معنای عدالت:

تعریف لغوی: الْعَدْلُ - مص، عدالت، عادل، پایداری، مساواة، کیفر، امر میانه، استقامت، (لسان العرب؛ ج ۱۱؛ ص ۴۳۰ - مجمع البحرين؛ ج ۵؛ ص ۴۲۱ - فرهنگ اجددی؛ متن؛ ص ۶۰۲) عدل: از نگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام: «عدل هر چیزی را در جای خود می‌نهد» (حکمت/۴۳۷) و در بیانی دیگر «عدالت را رعایت انصاف می‌داند.» (نهج البلاغه حکمت ۲۳۱) تحلیل: عدالت آن است که هر چیزی را در جای خود قرار دهد یعنی رعایت استحقاق هاست گاهی ممکن است سر از مساوات در بیاورد مثل اینکه فردی از دنیا رفته پنج پسر یا پنج دختر وارث اوست در این صورت ارث به مساوات بین وارثان تقسیم می‌شود در اینجا عدالت و مساوات یکی هستند.





اما گاهی وارثان سه دختر و دو پسر هستند در این صورت مساوات سر از ظلم در می آورد بلکه عدالت از منظر شریعت الهی آن است که سهم پسر دو برابر دختر باشد

تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام به انصاف یعنی نفی هوا از خود جهت دیدن حقیقت‌هاست آنگاه که استحقاق‌ها و حقیقت‌ها شناخته شود آنگاه که حق‌ها در جای خود قرار بگیرد می‌شود عدالت.

عدالت در حاکمیت یعنی شناخت شریعت در بیان حقوق و تعیین استحقاق‌ها و نیز وظایف حاکمیت در قبال مردم و وظایف مردم در قبال حاکمیت و قرار گرفتن هریک در جای خود است.

برای رسیدن به اولین مرتبه‌ی عدالت در حاکمیت مخالفت حاکم با هوی و هوس خود است حضرت در بیان صفات حاکم عادل می‌فرماید: اولین گام عدالتش نفی هوا و هوس از خود است. (خطبه/۸۷) اگر حاکم در پی خواسته‌های خود باشد او را از بسیاری از دادگری‌ها باز خواهد داشت. (نامه/۵۹) این همان ضرورت نیاز تعیین و تشخص حاکم بر اساس عنصر روح عدالت در حاکم است زیرا از وظایف مسلم حاکم بلکه هدف عالی حکومت دادگری بین مردم است و بر این اساس است که ارسال رسل صورت می‌گیرد تا عدل بین مردم بر پایه‌ی کتاب و میزان اقامه گردد. (تَقْدُّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) (حدید / ۲۵) علامه طباطبایی در ذیل این آیه می‌فرماید: هدف از ارسال رسل و فرستادن کتب آسمانی آن است که بین مردم قسط برپا نمایند. (همان، ۱۳۷۱: ۱۹ / ۱۷۱) (وَ الْمِيزَانَ لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) مفسرین، "میزان" را به همان ترازو که دارای دو کفه است و سنگینی‌ها را با آن می‌سنجند تفسیر کرده‌اند، و جمله (لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) را غایت و غرض انزال میزان گرفته، (همان، ۱۳۷۴: ۱۹ / ۳۰۱) حضرت حق به پیامبرش می‌فرماید: بگو من مامور به رعایت عدل بین شما هستم (وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ) (هود/۱۱۳) بعضی از مفسرین گفته‌اند: لام در جمله لاعدل لام زائد است که تنها خاصیت تاکید را دارد، نظیر لام در لنسلم در جمله (وَ أُمِرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ) (انعام / ۷۱) و معنای جمله مورد بحث این است که: و من مامور شده‌ام بین شما عدالت برقرار کنم، یعنی همه را به يك چشم ببینم، قوی را بر ضعیف و غنی را بر فقیر و کبیر را بر صغیر مقدم ندارم، و سفید را بر سیاه و عرب را بر غیر عرب و هاشمی را و یا قرشی را بر غیر آنان برتری ندهم. پس در حقیقت دعوت متوجه به عموم مردم است و مردم همگی در برابر آن مساوی‌اند. (همان، ۱۳۷۴: ۱۸ / ۴۴) بنابراین عمل به حق بر پایه عدل امکان دارد و

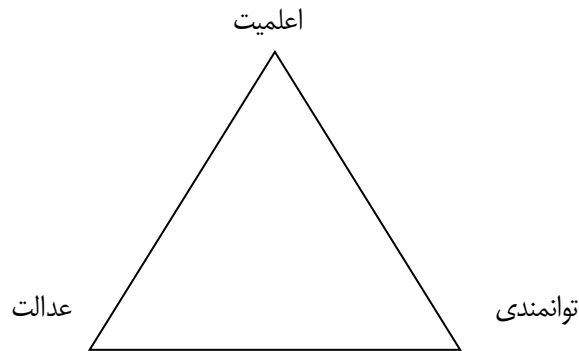


نتیجه آن رضایت عمومی است. و شناخت حق نیاز به علم دارد. و به کارگیری آنان نیاز به توانمندی، مرحوم خوبی می‌فرماید: چون عدالت ملکه‌ی است که دیگر فضایل اخلاقی از او صادر می‌شود. (همان، ۱۵۹/۱۰) در حقیقت تمام فضایل و فروعشان شاخه‌هایی از عدالتند. توضیح آن که تمام این فضائل، ملکاتی میان دو طرف افراط و تفریطند، و همین در میانه و وسط دو طرف بودن، معنای عدل است. بنابراین تمام اینها شاخه‌هایی برای عدل و جزئیاتی زیر پوشش آنند. (ابن‌میثم ۱۳۶۲: ۵ / ۴۳۵) اگر کسی شناخت درست از امور نداشته باشد و یا بعد از شناخت درست، از قرار دادن امور در مواضعش عاجز باشد، و یا فرد آگاه‌تر و توانمندتری وجود داشته باشد. تا حق را در میانه‌تر مورد هدف قرار بدهد پذیرش حاکمیت توسط افراد دیگر با عدالت آنان در تعارض است، زیرا عدالت بر حاکم ملزم و اولین گام در عدالت کنار گذاشتن هواهای نفسانی است. (خطبه/۸۷) حاکم اسلامی که از همه‌ی افراد زمان خود دانشمندتر و توانمندتر در امر حاکمیت دینی است، در سایه‌ی عنایت به احکام و حدود الهی و توجه به حقوق مردم برکرسی حکومت می‌نشیند؛ و در مقام عدل برمی‌خیزد. و جامعه‌ی اسلامی را هدایت می‌کند. از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «يَصِفُ الْحَقَّ وَيَعْمَلُ بِهِ» (خطبه/۸۷) یعنی گفتار و رفتارش را همراه می‌سازد و با گفتار و کردار و جایگاه حاکمیتش در مقام عدل می‌ایستد ارزش‌ها را توصیف می‌کند و به سوی آن می‌شتابد به مردم نیکی می‌کند به آنان یاری می‌رساند و نیازهای آنان را برآورده می‌سازد. (موسوی، ۱۳۷۶: ۲/۲۶) ارزش عدالت چنان است که حاکم را در کنار علم و توانمندی به مقام تعیین در حاکمیت و افضلیت در پیشگاه الهی می‌رساند. امیرالمؤمنین علیه السلام به عثمان می‌فرماید: بدان با فضیلت‌ترین بندگان الهی پیشوایی دادگری است که خود با نور حق هدایت شده و دیگران را به سوی حق هدایت می‌کند. (خطبه/۱۶۴) مرحوم خوبی می‌نویسد: بیان حضرت، مصداق آیه الهی است که می‌فرماید: از میان کسانی که آفریده‌ایم گروهی هستند که به وسیله حق مردم را هدایت می‌کنند و به وسیله آن میان مردم به عدالت رفتار می‌نمایند. (اعراف/۱۸۳) امام صادق علیه السلام می‌فرماید: اینان ائمه علیهم السلام هستند (همان ۱۴۰۰: ۱۰ / ۳۵)

۳-۳. رابطه‌ی بین مبانی

رابطه‌ی سه ویژگی علم، توانمندی و عدالت در حاکمیت الهی به هم وابسته‌اند، و تغییر در هر یک از این سه مینا، اثر گذار در دیگر مبانی است همانند اضلاع یک مثلث، جایگاه علم، تشخیص، تمیز و شناخت احکام و قوانین الهی بخصوص در امور حاکمیتی است. و جایگاه قدرت و

توانمندی، همانند موتور ماشین و نیروی محرکه و پیش برندگی امور است. و عدالت، همانند فرمان ماشین حکومت است و جایگذاری صحیح و حرکت در مدار میانه حق را با او می‌توان تعدیل و تنظیم کرد. اگرچه علم پایه و از ارکان رسیدن به عدالت است حضرت می‌فرماید: عدل نیز بر چهار پایه بر قرار است: فکری ژرف اندیش، دانشی عمیق و به حقیقت رسیده، نیکو دآوری کردن و استوار بودن در شکیبایی. پس کسی که درست اندیشید به ژرفای دانش رسید و آن کس که به حقیقت دانش رسید، از چشمه زلال شریعت نوشید، و کسی که شکیبیا شد در کارش زیاده روی نکرده با نیکنمایی در میان مردم زندگی خواهد کرد. (حکمت/۳۱) ضمن اینکه ایجاد توانمندی و تعدیل امور جنبه محوری دارند. به هم وابسته‌اند.



امیرالمؤمنین علیه السلام با بیان ضرورت این سه ویژگی و پیوند آنان در ایجاد وظیفه لازم بر شایسته امر حاکمیت در پذیرش و تشکیل حکومت می‌فرماید: اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود، و یاریگران حجت را بر من تمام نمی‌کردند، (عنصر عامل بیرونی در توانمندی) و خداوند از علماء پیمان نگرفته بود (عنصر علم در حاکمیت) که در برابر شکم بارگی ستمگران، و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، (عنصر عدالت در حاکمیت) مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، و رهایش می‌ساختم (خطبه/۳)

پیامها:

۳-۳-۱. بخش اول کلام حضرت حضور یاری کننده جهت تشکیل حکومت، که در راستای مبنای توانمندی قرار می‌گیرد. زیرا حمایت عمومی از جمله‌ی زمینه‌های توانمندی است «لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ» (خطبه/۳)

۳-۳-۲. اگر خواص و عموم مردم از دستورات حاکمیت پیروی نکنند هر چند حاکم توانمندی ذاتی در امر حکومت داشته باشد نمی‌تواند کار را پیش برد. «وَلَكِنْ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يَطَاعُ» (خطبه/۲۷)

۳-۳-۳. بخش دوم اشاره به تعیین جایگاه علمیت برای اداره جامعه از جانب خداست «وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ» (خطبه/۳)

و بخش سوم وظیفه حاکم در اجرای عدالت در طریق حق است. «أَلَا يَقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبِ مَظْلُومٍ» (خطبه/۳)

۳-۳-۴. بدون یکی از این سه شاخصه دلیل الزام آوری برای تشکیل حکومت از جانب حجت خدا نیست. «لَأَلْقِيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا» (خطبه/۳)

۳-۴. جانشینان به حق

مبانی مذکور حقیقتی تشکیکی است

و به شکل کامل در انبیا و ائمه اطهار عليهم السلام ظهور یافته. و آخرین حجت الهی بیش از یازده قرن است که در پس پرده غیبت به سر می‌برد. و امیرالمؤمنین عليه السلام در بیان عدم صلاحیت تولیت حاکمیت اسلامی توسط افراد نالایق می‌فرماید:

«وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ - وَالِدَّمَاءِ وَالْمَعَانِمِ وَالْأَحْكَامِ - وَإِمَامَةَ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ...» (خطبه/۱۳۱) سزاوار نیست بر ناموس، و جان، و غنیمتها، و احکام اسلامی و امامت مسلمین، ولایت یابد. کسی که بخیل باشد تا در اموال آنان حرص و طمع ورزد. و نه نادان تا به نادانی خویش مسلمانان را گمراه سازد، و نه ستمکار تا آنان را از حق شان محروم سازد، و نه کسی که در حاکمیت به میل خود رفتار می‌کند زیرا در تقسیم بیت‌المال به گروهی می‌بخشد و دیگران را محروم می‌سازد، و نه آن که رشوه می‌گیرد زیرا حقوق را پایمال می‌کند، و حقوق را در جایگاه خود قرار ندهد. و نه آن که سنت را تعطیل سازد، و امت را به هلاکت اندازد.

بیان امیرالمؤمنین عليه السلام هماهنگ با کلام خدای متعال در جواب حضرت ابراهیم است. آن گاه که از خداوند درخواست امامت برای نسل خود کرد. پاسخ شنید: «لَا يِنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (۱۲۴ بقره) در حقیقت با وجود هر یک از صفات ذکر شده در (خطبه/۱۳۱) از جهل و بخل و ستمگری





و...عهده داری حاکمیت باعث ظلم بر جامعه می‌شود. و این امر از نگاه نهج البلاغه مردود، و حضرت نگران چنین حاکمیتی است و می‌فرماید:

« وَ لَكِنِّي آسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَ فُجَارُهَا - فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَةً حَوْلًا - وَ الصَّالِحِينَ حَرْبًا وَ الْفَاسِقِينَ حَرْبًا » (نامه/۶۲) از این تأسف می‌خورم که سفیهان، و تبهکاران این امت، حکومت را به دست گیرند، مال خدا را دست به دست بگردانند، و بندگان او را به بردگی کشند، با صالحین در جنگ، و با فاسقان هم حزب گردند.

براساس کلام امیرالمؤمنین علیه السلام و حکم عقل جامعه باید دارای حاکمی که مبانی مذکور را در حد اعلی دارد در رأس باشد. اما اگر حجت الهی به خاطر خوف در پس پرده غیبت باشد «إِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا» (حکمت/۱۴۷) شایسته‌ترین افراد اقرب آنها به شاخصه‌هاست. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ» (حکمت/۹۶) اولی‌ترین مردم به پیغمبران - که سزاوار جانشینی آنان را دارند - کسانی هستند که به همه آنچه که انبیاء از جانب خدا آوردند داناترند در ادامه حضرت می‌فرماید: «إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ» (حکمت/۹۶) شارح منهاج البراعه می‌نویسد این جمله اشاره است به اینکه استحقاق حضرت برای خلافت به اعتبار قرابت مادی نیست بلکه بخاطر قرابت روحی و معنوی (علم، توانمندی و عدالت) که ملاک تصدی مقام ولایت و خلافت است اولویت به جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله را ایجاد نموده است (همان، ۱۴۰۰: ۱۴۴/۲۱)

این جمله اطلاق دارد و ملاک و معیار را برای جانشینی نمایان می‌کند با وجود امام معصوم علیه السلام بخاطر شدت معیارها حاکمیت در امام تعیین می‌یابد. امیرالمؤمنین علیه السلام با بیان این مطلب که حاکمیت فجار بزرگترین مصیبت‌ها بر علماست به بیان علت این امر می‌پردازد و می‌فرماید: «بِأَنَّ مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَالِهِ وَ حَرَامِهِ» (ابن شعبه، ۱۴۱۷: ۲۳۸) زیرا باید جریان امور سیاسی اجتماعی و نیز اجرای احکام اسلامی بردستان علمای الهی و امینان برحلال و حرامش باشد.

و حکمت این امر آن است که اگر غیر این امر باشد حلال خدا حرام و حرام خدا حلال شمرده می‌شود.

نکته: به خاطر خصوصیت حاکمیت، حاکم باید واحد باشد اگرچه شایستگان بسیار باشند چنانکه در عصر امیرالمؤمنین امام حسن و امام حسین و امام سجاد علیهم السلام حضور داشتند ولی حاکمیت با امیرالمؤمنین علیه السلام و بعد از شهادتش با امام حسن علیه السلام و بعد با امام حسین علیه السلام است. و امیرالمؤمنین علیه السلام در باره حاکمیت واحد می‌فرماید: «وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ» (خطبه/ ۴۰) مردم ناگزیر یک حاکم خوب یا بد می‌خواهند چنانکه سیره عقلاء نیز در حاکمیت انتخاب حاکم واحد است.

۲-۵. امتیاز حاکمیت بر اساس مبانی است.

امتیاز انتخاب حاکم بر اساس مبانی مذکور علاوه بر سعادت اخروی دارای امتیازهای دنیوی نیز می‌باشد که عبارتند از:

۲-۵-۱. رشد جامعه بر مدار احقاق حق، و عدل است.

۲-۵-۲. نفی فریبکاری و رعایت اصل شایسته سالاری در حاکمیت لازم است.

۲-۵-۳. اجرایی حدود و قوانین الهی و هدایت جامعه به سمت کمال و سعادت دنیوی و اخروی، از ضروریات است

۲-۵-۴. تعلیم و تربیت، دینی جامعه و وظیفه حاکمیت است.

۲-۵-۵. ایجاد امنیت، در همه‌ی ابعاد بر اساس چارچوب نظام دینی لازم است.

۳. نتیجه

نتایجی که از نگاه فقه نهج البلاغه بر مبانی تعیین حاکمیت به دست می‌آید عبارتند:

۳-۱. نیاز به حکومت و حاکمیت در جامعه اسلامی بر اساس بدهت عقلی، و بیان نقلی که از جمله نقش حاکمیت در اصلاح و نظم بخشی به جامعه، روح قوانین اسلامی و سیره انبیاء و اولیاء در تشکیل حکومت، امری ضروری است.

۳-۲. از نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام برجسته‌ترین ملاک و مبنا برای تعیین حاکم اسلامی علمیت است که عبارت از علم تخصصی به احکام الهی در باره حاکمیت است و، حجیت ولایت حاکم، بر بقیه افراد جامعه بر این اساس معین می‌شود.



- ۳-۳. دومین مبنای لازم برای ولی و حاکم اسلامی توانمندی است. که اعم از تواناییهای مدیریتی، سیاسی، اجتماعی و نظامی و.... است.
- ۳-۴. روح عدالت مبنای سومی است که باید حاکم اسلامی آنرا دارا باشد. زیرا با عدالت حاکمیت است که حقوق در جای خود قرار می‌گیرد.
- ۳-۵. با وجود سه مبنای (علم، توانمندی، و عدالت) در حاکم اسلامی و استعداد لازم در جامعه، حدود الهی اجرا، سنت نبوی احیاء، و از ضعف دفاع و حمایت می‌شود و انسانهای لایق و شایسته بکار گیری می‌شوند و امنیت با تمام ابعادش (اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و...) ایجاد می‌گردد. و رضایت عمومی حاصل می‌گردد. و جامعه در صورت قابلیت در مسیر صلاح و رشد و تعالی و در نهایت به کمال و سعادت می‌رسد.
- ۳-۶. رابطه‌ی سه ویژگی علم، توانمندی و عدالت در حاکمیت الهی به هم وابسته اند، و تغییر در هر یک از این مبانی اثر گذار در دیگر مبناهاست همانند اضلاع یک مثلث می‌باشد.
- ۳-۷. حاکمیتی که حاکم آن فاقد مبانی مذکور باشد از نگاه نهج البلاغه غیر مشروع و مردود است.



منابع

قرآن کریم

۱. نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، شریف الرضی، محمد بن حسین، چاپ اول، قم: هجرت.
۱. ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد، ۱۳۳۷ش، شرح نهج البلاغه. قم: کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی.
۲. ابن زکریا، احمد بن فارس، ۱۴۰۴ق، معجم مقاییس اللغة، تحقیق: محمد هارون، عبدالسلام، قم: مکتب الاعلام اسلامی.
۳. ابن شعبه الحرانی الحسن بن علی، ۱۴۱۷ق، تحف العقول. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۴. بحرانی، میثم بن علی بن میثم بحرانی، ۱۳۶۲ش، شرح نهج البلاغه. تهران: دفتر نشر کتاب.
۵. برقی، ابو جعفر، احمد بن محمد بن خالد، ۱۳۷۱ش، المحاسن (للبرقی)، قم: دار الکتب الإسلامیة.
۶. بستانی، فواد افرام؛ ۱۳۷۵ش، فرهنگ ابجدی الفبایی عربی فارسی ترجمه کامل المنجد الابدی، مترجم: رضا مهیار، چاپ اول، تهران: اسلامی.
۷. تمیمی آمدی، عبدالواحد، ۱۳۶۶ش، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، چاپ اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۳۷۴ش، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، محقق و مترجم: غلامرضا خسروی حسینی، چاپ دوم، تهران: مرتضوی.
۹. سمیح، عاطف الزین، ۱۴۰۴ق، تفسیر مفردات الفاظ قرآن الکریم، بیروت: دارالکتاب اللبنانی.
۱۰. صدرالمتألهین، محمد ابن ابراهیم، ۱۳۶۶ش، شرح بر اصول کافی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۱. صفوی، محمد رضا، ۱۳۸۸ش، ترجمه قرآن بر اساس المیزان، قم: أبنوس.
۱۲. صفار قمی، محمد بن حسن، ۱۴۰۴ق، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ﷺ، مصحح: کوچه باغی، قم: مکتب آیه الله مرعشی نجفی.
۱۳. طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۷۱ش، المیزان فی تفسیر القرآن. ۲۰ جلد، چاپ: دوم، قم: اسماعیلیان.



۱۴. طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۷۴ش، ترجمه تفسیر المیزان. ۲۰ جلد، مترجم: موسوی، محمد باقر، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۵. طریحی، فخرالدین، ۱۳۶۲ش، مجمع البحرین، طهران: مکتبه المرتضوی
۱۶. قاضی قضاعی، ۱۳۶۲ش، الدستور المعالم الحکم ومأثور مکارم الشیم (القانون)، ترجمه: فیروز حریری، چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۷. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۴۰۳ق، بحار الانوار الجامع لدرر الأخبار الأئمه الأطهار علیهم السلام، چاپ دوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۸. موسوی، سید عباس علی، ۱۳۷۶ش، شرح نهج البلاغه، چاپ اول، بیروت: دار الرسول الأکرم صلی الله علیه و آله - دار المحجة البيضاء.
۱۹. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله / حسن زاده آملی، حسن و کمره‌ای، محمد باقر، ۱۴۰۰ق، منهج البراعة فی شرح نهج البلاغه و تکملة منهج البراعة (خوئی). ۲۱ جلد، تهران: مکتبه الإسلامیة.
۲۰. هلالی، سلیم بن قیس، ۱۴۰۵ق، کتاب سلیم بن قیس، قم: الهادی.
۲۱. هویدی، محمد، ۱۳۸۵ش، تفسیر المعین. قم.

